

نشریه علمی پژوهشی
پژوهشنامه ادبیات تعلیمی
سال نهم، شماره سی و پنجم، پاییز ۱۳۹۶، ص ۱۴۳-۱۷۸

بررسی آموزه‌های تعلیمی در رفتار قهرمانان روایت‌های اتهام و تبرئه با تکیه بر هفت روایت از ادبیات جهان

دکتر علیرضا نبی‌لو* - حسین صادقی‌فرد**

چکیده

روایت‌شناسی تطبیقی تعلیمی یکی از جدیدترین زاده‌های مطالعات میان‌رشته‌ای است. در این شیوه با رویکرد تعلیمی، به بررسی تطبیقی روایت‌های مشابه پرداخته می‌شود. یکی از درون‌مایه‌های نسبتاً پربسامد در ادبیات تعلیمی، اتهام و تبرئه است. در این جستار، نویسنده به روش تطبیقی، به مطالعه و بررسی هفت روایت از ادبیات جهان می‌پردازد که درون‌مایه آن‌ها متکی بر اتهام و تبرئه است. این روایت‌ها عبارت‌اند از: هیپولیت و فدر، نامادری شیریر، سودابه و سیاوش، مائل و دختر اچائید، یوسف و زلیخا، پوران و لونا، پویی کائو و تاچی. سپس آموزه‌های تعلیمی رفتار قهرمان هر روایت استخراج شده، با دیگر روایت‌ها مقایسه می‌شود تا به این پرسش اصلی پاسخ داده شود

* استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه قم anabilo@qom.ac.ir

** دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه قم hossein.sadeghifard@gmail.com

تاریخ پذیرش ۱۳۹۶/۵/۱۸

تاریخ وصول ۱۳۹۶/۱/۲۳

که آیا آموزه‌های تعلیمی یا اصول اخلاقی نسبت به منطقه جغرافیایی و فرهنگ متفاوت است؟ در نهایت نتایج تحقیق، این فرض را تقویت می‌کند که تعالیم اخلاقی ارتباطی به منطقه جغرافیایی ندارد و اصول آن بین همه ادیان و اقوام مشترک است.

واژه‌های کلیدی

ادبیات تطبیقی، ادبیات تعلیمی، روایت‌شناسی، اتهام، تبرئه.

۱. مقدمه

یکی از اصلی‌ترین انگیزه‌های نقل حکایت‌ها و روایت‌ها در جوامع بشری، تعلیم است. از دیرباز به قصه‌ها به چشم ابزاری مناسب برای آموزش مسائل مختلف می‌نگریستند تا مطالب را مؤثرتر و عمیق‌تر با شیوه‌ای جذاب و آسان به مخاطب بیاموزند. گاهی حکایت‌ها مستقیماً دارای نکات آموزشی هستند؛ مانند حکایت‌های سیاست‌نامه و گلستان. این شیوه که ساده‌ترین شیوه آموزش از طریق بیان داستان است، بیان مطلب را ساده‌تر می‌کند و مستقیماً به بیان آموزه‌های مختلف اخلاقی، اجتماعی، دینی و... می‌پردازد.

اما در برخی روایت‌ها، راوی ضمن بیان داستان دلاوری‌های قهرمان داستان و شرح نبرد او با ضدقهرمانان، ویژگی‌های اخلاقی قهرمان و شیوه رویارویی او را با مسائل مختلف بیان می‌کند. در این شیوه، مخاطب به صورت غیرمستقیم تحت تأثیر اخلاق و منش نیکوی قهرمان قرار می‌گیرد و ناخودآگاه او مملو از آموزه‌های نیک قهرمانان می‌شود. این شیوه افزون بر اینکه از عمق و تأثیر بیشتری در آموزش برخوردار است، مخاطبان نصیحت‌گریز را نیز آزوده‌خاطر نمی‌کند.

در این جستار روایت‌های مختلف اتهام و تبرئه را بررسی می‌کنیم. اتهام و تبرئه عنوانی

است که برای نامیدن روایت‌هایی برگزیدیم که در آن‌ها اتهامی به قهرمان داستان وارد شده است و پس از کشاکش و آزمون و اتفاقاتی که در روایت پیش می‌آید، او از این اتهام تبرئه می‌شود. ما با بررسی این روایت‌ها می‌کوشیم به پرسش‌های زیر پاسخ دهیم:

۱. آیا آموزه‌های تعلیمی یا اصول اخلاقی نسبت به منطقه جغرافیایی متفاوت است؟

۲. هدف اصلی از نقل روایت‌های اتهام و تبرئه چیست؟

۳. آیا روایت‌های اتهام و تبرئه از الگوی یکسانی پیروی می‌کنند؟

۴. آیا تبرئه قهرمان از اتهام وارد شده، ارتباطی با ویژگی‌های تعلیمی اخلاقی او دارد؟

فرضیات این تحقیق عبارت‌اند از:

۱. اصول اخلاقی در همه ادیان و فرهنگ‌ها با هر منطقه جغرافیایی مشترک‌اند و

فقط برخی از جزئیات اخلاقی با یکدیگر متفاوت‌اند؛

۲. تمام روایت‌های اتهام و تبرئه از الگوی روایی یکسانی پیروی می‌کنند؛

۳. ویژگی‌های تعلیمی اخلاق قهرمانان به تبرئه شدن آنان از اتهام کمک می‌کند.

۲. کلیات

۱-۲. روایت و روایت‌شناسی

۱-۱-۲. تعریف و ریشه روایت

روایت را به شکل‌های متفاوتی تعریف کرده‌اند. هر مکتب، روایت را با توجه به بنیان‌های فکری خود تعریف می‌کند. شاید بتوان روایت را در ساده‌ترین و عام‌ترین بیان، متنی دانست که قصه‌ای را بیان می‌کند و قصه‌گویی (راوی) نیز دارد. این تعریفی است که اسکولز و کلاگ (۱۹۶۶) از روایت به دست می‌دهند (اخوت، ۱۳۷۱: ۸).

لوته بر این باور است که روایت معرف زنجیره‌ای از رخدادهاست که در زمان و مکان (فضا) واقع شده است. نه فقط در ادبیات، که در دیگر پاره‌گفتارهای فرهنگی نیز که

ما را احاطه کرده‌اند، با روایت روبه‌رو هستیم. بخشی از اهمیت روایت برخاسته از این امر است که روایت نه فقط در اشکال مختلف بیان فرهنگی، بلکه در الگوهای تجارب خود ما و همین‌طور بینش ما از زندگی، نقش بنیادی ایفا می‌کند (لوته، ۱۳۸۶: ۹).

واژه روایت‌شناسی ترجمه واژه فرانسوی *narratologie* است که نخستین بار تودوروف آن را در دستور زبان دکامرون (۱۹۶۹) مطرح کرد. ریشه واژه روایت (*narrative*) به واژه کهن *gna* در سانسکریت برمی‌گردد که به معنای دانستن است. سپس از طریق زبان لاتین وارد زبان انگلیسی شده و دو معنا دارد: دانستن (*gnarus*) و گفتن (*narro*). می‌توان چنین گفت که هر آنچه داستانی را بازگو کند یا نمایش دهد، روایت نام دارد (حری، ۱۳۹۲: ۱۰).

هر روایت داستانی دو جزء دارد: داستان (*story*) و متن (*text*). داستان، مواد خام و دست‌مایه اولیه اثر است؛ رشته‌ای از حوادث که از حیث گاه‌شمارانه پشت‌سرهم ردیف شده است. متن، چگونگی نقل دست‌مایه اولیه اثر است (همان: ۱۴). ریمون کنان معتقد است داستان در قالب چکیده یا برساخت، سراسر است در اختیار خواننده قرار نمی‌گیرد و فقط متن است که یگانه جنبه محسوس و مانند روایت کلامی است» (ریمون کنان، ۱۳۸۷: ۷).

در واقع، روایت‌شناسی به باور ریمون کنان، هم «شرحی از نظام حاکم بر تمام روایت‌های داستانی ارائه می‌دهد و هم شیوه‌ای را که ضمن آن می‌توان تک‌تک روایت‌ها را به منزله محصول منحصر به فرد نظامی همگانی مطالعه کرد» (همان: ۱۳). از این نظام حاکم بر روایت‌ها زیر عنوان نظریه روایت و از شیوه بررسی و تحلیل تک‌تک روایت‌ها، زیر عنوان روایت‌شناسی با رویکرد روایت‌شناختی به ادبیات داستانی یا داستان‌روایی یاد می‌کنند (حری، ۱۳۹۲: ۱۰).

۲-۱-۲. ویژگی‌های روایت

نخستین کسانی که به بررسی ساختار روایت و تفکیک اجزا و تعریف ویژگی‌های آن

پرداختند، صورت‌گرایان یا فرمالیست‌ها بودند. صورت‌گرایان که در دهه دوم سده بیستم به صورت مکتبی مستقل ظهور کردند، در تقابل با سنت غالب مطالعه ادبیات قد برافراشتند. پیش از این ادبیات را در پیوند با سایر رشته‌ها همچون تاریخ، جامعه‌شناسی و روان‌شناسی بررسی می‌کردند، ولی مکتب صورت‌گرایی تأکید خود را بر مشخصه‌های تمایزدهنده ادبیات گذاشت (مکاریک، ۱۳۸۳: ۱۹۸).

صورت‌گرایان در پی این بودند که با استفاده از قواعد و فرمول‌های ثابت، ساختار داستان‌ها را کشف کنند و الگویی برای تجزیه و تحلیل متن به دست دهند. از نظر آنان متن باید دارای ویژگی‌هایی باشد که بتوان آن را روایت خواند:

- **مصنوعی بودن:** یعنی روایت باید دارای طرح و برنامه از پیش تعیین شده باشد و بر مبنای آن ساخته شود؛

- **تکراری بودن:** به این معنا که هر آنچه در داستان می‌خوانیم، اعم از طرح داستان و شخصیت‌های آن برایمان آشناست؛

- **سیر مشخص روایت:** هر روایت باید نقطه شروع و انتهای مشخص داشته باشد و بر اساس آن از نقطه‌ای شروع شود و در نهایت در جایی مشخص پایان پذیرد؛

- **راوی:** در روایت باید راوی یا قصه‌گو وجود داشته باشد. این راوی می‌تواند از زاویه‌های دید مختلف به نقل روایت بپردازد؛^۱

- **جابه‌جایی:** به این معنا که راوی یا نویسنده همواره قادر است حوادث را جابه‌جا کند تا برای خواننده غیرقابل پیش‌بینی باشد و به ترکیب‌های تازه‌ای دست یابد. در واقع روایت سلسله‌ای از حوادث نیست که قابل جابه‌جایی نباشند؛

- **زمان:** جزء جدانشدنی هرگونه روایتی دانسته می‌شود (نبی‌لو، ۱۳۸۹: ۱۶۹؛ اخوت، ۱۳۷۱: ۱۲-۱۳).

۳. روایت‌های مشابه

۳-۱. داستان هیپولیت و فدر (از روایت‌های یونانی - هلنی)

هیپولیت (Hippolyte) کسی است که از عشق و کامرانی و هم‌خوابگی با زنان پرهیز می‌کند. او همیشه با آرتemis^۲ (Artemis) باکره به گشت‌وگذار می‌رود و با کسانی که از مردم خاکی برترند، نشست و برخاست می‌کند. روزی او برای شرکت در مراسم سماع مقدس از سرای پسته رهسپار آتن می‌شود و فدر (همسر پدرش) او را می‌بیند و آفروdit^۳ تدبیری می‌کند و با اجرای نقشه‌ای فدر عاشق هیپولیت می‌شود.

زنان شهر هنگامی که از عشق فدر آگاه می‌شوند وی را سرزنش می‌کنند. پس از اینکه برای آنان شرح حال خود را می‌گوید، هم‌دایه و هم‌زنان به او حق می‌دهند که چون عشق با همه نیروی خود بر کسی بتازد، هرگز یارای مقاومت و ایستادگی در برابر آن باقی نخواهد ماند.

دایه فدر نزد هیپولیت می‌رود و راز عشق فدر را برای او بازگو می‌کند. هیپولیت از این امر برآشفته می‌شود، ولی به‌واسطه سوگندی که خورده، به پدرش چیزی نمی‌گوید. فدر که راز خود را برملا می‌بیند، دست به خودکشی می‌زند. وی نامه‌ای به دست خویشان می‌بندد که تزه با خواندن آن تصمیم به قتل هیپولیت می‌گیرد و به وی نفرین می‌کند تا پوزئیدون^۴ (Poseidôn) او را بکشد. پوزئیدون پیش از این به تزه قول داده بود که سه آرزوی وی را برآورده کند. تزه همچنین وی را از آتن تبعید می‌کند تا اگر پوزئیدون او را نکشت، خودش بمیرد.

هیپولیت در نهایت پاک‌دامنی است و هرگز با زنان نیامیخته است. وی در مقابل پدرش به زئوس^۵ (Zeus) سوگند یاد می‌کند که هرگز نه تن فدر را لمس کرده و نه حتی به فکر او بوده است. و سپس به خویشان نفرین می‌کند که اگر گناهکار بوده، آواره و رسوا و بی‌وطن هلاک شود و جسدش را نیز نه زمین و نه دریا نپذیرند.

تزه باور نمی‌کند و هیپولیت می‌گوید اگر من جای تو بودم و تو جای من، تو را می‌کشتم نه اینکه تبعیدت کنم. پدر نمی‌پذیرد و قصدش هلاکت تدریجی هیپولیت است. هیپولیت از پدر درخواست می‌کند که روزگار در حق وی گواهی دهد و بی‌گناهی یا تباه‌کاری او را روزگار معلوم کند و یا از کاهنان بپرسند. باز هم تزه نمی‌پذیرد و هیپولیت بر سوگند خویش می‌ماند و راز عشق پدر را فاش نمی‌کند و از شهر می‌رود و خود را شرافتمندترین مردم جهان می‌داند.

هیپولیت از زئوس می‌خواهد که یا پیش از مرگ یا پس از مرگش، پدرش را از ماجرای بی‌گناهی وی آگاه کند. سپس به سمت دریا می‌رود و پوزئیدون (خدای دریا) با حملهٔ امواج و گاو میش او را به ورطهٔ هلاکت می‌کشاند.

خبر به تزه می‌رسد و قاصد از وی می‌خواهد که اجازه دهد هیپولیت دم آخر به آتن بازگردد. تزه می‌پذیرد تا بلکه اقرار هیپولیت را بشنود و همگی حقیقت را از آفرودیت جویا می‌شوند ولی آرتیمیس در مقابل مجسمه‌اش ظاهر می‌شود و به تزه می‌گوید تو دروغ و بهتان همسرت را بی‌هیچ شاهی پذیرفتی و منتظر عقوبت گناهت باش که در دوزخ سرنگون خواهی شد. پسرت تقوا داشت و خوش‌نام می‌میرد و همسرت جنون گرفت ولی پرهیزگار نبود.

هیپولیت به کاخ می‌آید و آرتیمیس از او می‌خواهد که پدرش را ببخشد و او نیز می‌پذیرد و چشم از جهان فرومی‌بندد (اورپید، ۱۳۳۸).

۲-۳. روایت نامادری شیر (از روایت‌های اقوام لاتینی)

ماجرا این چنین است که اربابی در شهری زندگی می‌کند که پسری دارد برومند و اهل ادبیات و پرهیزگار. وقتی مادر این جوان می‌میرد، ارباب همسری دیگر می‌گیرد و این همسر دوم، شیفتهٔ ناپسری زیبای خود می‌شود. او می‌کوشد این عشق را نهان نگه دارد ولی از شدت عشق بیمار می‌شود و نام پسر را بر زبان می‌آورد و پسر بر بالین او

حاضر می‌شود. سپس در خلوت عشق خود را به او آشکار می‌کند. پسر می‌کوشد از این خواسته طفره رود و با وعده و وعیدهای آرامش‌بخش از خشم او می‌گریزد. نامادری نهایتاً بی‌طاقت می‌شود و برای انتقام از جوانی که او را به کام دل نرسانده است، دسیسه می‌کند که با همدستی برده‌ای پلیداندیش و اهریمن‌کار، شراب پسر را مسموم کند. دست روزگار شراب را به پسر همین زن می‌رساند و می‌نوشد و جان می‌دهد. زن مرگ این پسر را به گردن ناپسری می‌اندازد و در مقابل ارباب وانمود می‌کند ناپسری عاشق او بوده و او را تهدید می‌کرده و حالا تهدیدش را عملی کرده است. ارباب فریب می‌خورد و پس از سوگواری برای پسر از دست رفته، به دادگاه شکایت می‌برد تا پسر دیگرش را به سزای جنایت برساند. رأی اولیه دادگاه علیه پسر می‌شود ولی در نهایت با درایت و دانایی یکی از اعضای پیر هیئت‌منصفه، پرده از حقیقت برداشته می‌شود و حکم به تبعید زن و به صلیب کشیده‌شدن برده می‌دهند (آپولیوس، ۱۳۷۹: ۲۶۱-۲۷۸).

۳-۳. سودابه و سیاوش (از روایت‌های ایرانی)

در شاهنامه چنین آمده است که سودابه، همسر کاووس شاه، شیفته ناپسری خود، سیاوش می‌شود. می‌کوشد تا با تدابیری او را به پرده‌سرا بکشاند تا عشق خویش را به او ابراز کند. سیاوش درمی‌یابد که نیرنگی در این دعوت نهفته است و می‌کوشد شاه را قانع کند که به پرده‌سرا نرود. سودابه شاه را راضی می‌کند که او را به پرده‌سرا بفرستد تا یکی از دختران را به ازدواج او درآورند. سیاوش به پرده‌سرا می‌رود و سودابه به او ابراز عشق می‌کند. سیاوش نمی‌پذیرد و وفاداری‌اش به شاه را بیان می‌کند. سودابه او را تهدید و تطمیع می‌کند. سیاوش باز هم نمی‌پذیرد و می‌کوشد از پرده‌سرا بگریزد. سودابه در لباس او می‌آویزد و لباسش را پاره می‌کند و روی خویش را می‌خراشد و او را متهم به جسارت می‌کند. شاه می‌رسد و درمی‌یابد که نیرنگ از جانب سودابه است. سودابه با کمک زنی جادوگر، سیاوش را متهم به ناپاک‌دامنی و قتل فرزند متولد نشده

پادشاه می‌کند. شاه برای سنجش راست‌گویی سیاوش و سودابه، به پیشنهاد بزرگان، آزمون عبور از آتش ترتیب می‌دهد. سیاوش در مقابل دیدگان مردم به سلامت از آتش می‌گذرد و شاه تصمیم به کشتن سودابه می‌گیرد. ولی سیاوش که می‌داند شاه از این کار پشیمان خواهد شد پادرمیانی می‌کند و شاه با کمال میل از خون سودابه می‌گذرد. سپس سیاوش داوطلبانه به جنگی که افراسیاب تورانی آغاز کرده می‌رود. افراسیاب از جنگ منصرف می‌شود و به غرامت راضی می‌شود. ولی کاووس صلح را نمی‌پذیرد. سیاوش به افراسیاب قول پذیرش صلح داده بود از این تصمیم پدر ناراحت می‌شود و مخفیانه به سوی توران و بارگاه افراسیاب می‌رود. افراسیاب او را می‌پذیرد و پس از چندی او را به شهری تازه بناشده و زیبا می‌فرستد. پس از چندی با کینه‌توزی و حسادت گرسیوز، افراسیاب به سیاوش بدبین می‌شود و او را می‌کشد. پس از اینکه خبر کشته شدن سیاوش به رستم می‌رسد، به کاخ کیکاووس می‌رود و سودابه را می‌کشد (جوینی، ۱۳۸۴: ۴-۱۴۰؛ همو، ۱۳۹۰: ۱۸).

۳-۴. مائل و دختر اچائید (از روایت‌های شمال اروپا)

رونان (Ronan)، شاه لاینستر (Leinster)، پس از مرگ همسرش با دختر اچائید (Eochaid) شاه سرزمین دانسوریک (Dunseverick) که شاهزاده‌ای زیبا است ازدواج می‌کند. مائل (Mael-Fothartaig) (پسر رونان) با این ازدواج مخالف است و در نتیجه به اسکاتلند می‌رود (Bourke, 2002: 201) و پهلوانی در آن دیار می‌شود. تمام مبارزات و مسابقات و مهمانی‌ها به افتخار او برگزار می‌شود و تبدیل به آرزوی دختران و زیبارویان می‌شود (Meyer, 1892: 373). شاه آن سرزمین آلبو است. مائل بیشتر وقت خویش را به شکار در جنگل می‌گذراند. دختر اچائید که هرگز مائل را ندیده است، از رونان درباره‌ی وی سؤال می‌کند و رونان بسیار از وی تعریف می‌کند. دختر اچائید از شاه می‌خواهد که فرزند را به نزد خود بخواند تا هم خودش و هم نزدیکانش را ببیند و از

گنج‌هایشان برخوردار شود.

دختر اچائید یکی از ندیمان خود را برای این امر مأمور می‌کند و طی جریاناتی ندیمه از مائل درخواست می‌کند که اگر دختر اچائید را از او دور نگه دارد، به او پاداش بدهد. مائل می‌پذیرد و اسب‌ها و لباس‌هایش را پاداش قرار می‌دهد (Ibid:378). به هر حال بعد از ماجراهایی دختر اچائید افراد بسیاری را واسطه می‌کند تا با مائل صحبت کنند و ملاقاتی بین آن‌ها ترتیب دهند و مائل هر بار از این امر سر باز می‌زند و در نهایت به تنگ می‌آید و دختر اچائید را تحقیر و تهدید می‌کند.

دختر اچائید سوگند یاد می‌کند که انتقام خویش را از مائل بگیرد. وی دسیسه‌ای می‌چیند و به نزد رونان می‌رود و مائل را به بددلی و ناپاکی متهم می‌کند و رونان که این اتهام را باور کرده، پسر خویش را به قتل می‌رساند و با این کار دودمان خویش را از بین می‌برد. وی پس از مدتی حقیقت را درمی‌یابد و از غصه می‌میرد. دختر اچائید نیز خودکشی می‌کند (O'Connor, 2000: 3-38).

۳-۵. یوسف و زلیخا (از داستان‌های بین‌النهرین و مصر)

در قرآن کریم از این داستان به احسن القصص (بهترین داستان‌ها) تعبیر شده است (یوسف: ۳). یوسف فرزند یعقوب پیامبر است که برادرانش به او حسادت می‌کنند و روزی با نیرنگ او را از پدر جدا می‌کنند و به بیابان می‌برند و در چاهی می‌اندازند. قافله‌ای که به مصر می‌رود، او را از چاه بیرون می‌کشند و به مصر می‌برند و به‌عنوان برده به پوتیفر، فرمانروای مصر، می‌فروشند. او نزد فرمانروا زندگی می‌کند و پوتیفر او را ناظر خانه و تمام دارایی‌اش می‌کند. خداوند با یوسف یار است و هرچه می‌کند خداوند در دستش درست می‌آورد. خداوند به برکت یوسف به اموال پوتیفر برکت می‌دهد.

یوسف نیک‌اندام و خوش‌منظر بود و همسر فرمانروا، زلیخا، عاشق او می‌شود و به او ابراز علاقه می‌کند و تقاضای رابطه پنهانی. او پاک‌دامنی می‌کند و نمی‌پذیرد. پس از مدتی

زلیخا نقشه‌ای طراحی می‌کند تا از او در خلوت کام بگیرد. یوسف نمی‌پذیرد و می‌گوید نمی‌تواند به اربابش خیانت کند و در صدد فرار از خلوتی می‌شود که زلیخا مهیا کرده است. در کشاکش فرار از دست زلیخا، فرمانروا سر می‌رسد و ماجرا را متوجه می‌شود. زلیخا یوسف را متهم به بی‌عفتی و تجاوز می‌کند و ماجراهایی پیش می‌آید که یوسف با خدا می‌گوید که زندان نزد او بهتر از گناهی است که او را بدان می‌خوانند (یوسف: ۳۳). او سال‌ها در زندان می‌ماند و در آنجا نیز بزرگ زندان امور را به دست او می‌سپارد. پس از سالیان پادشاه مصر خوابی می‌بیند که خواب‌گزاران از تعبیر آن ناتوان می‌شوند و یوسف آن خواب را تعبیر می‌کند و از پادشاه می‌خواهد راز زندانی شدنش را جویا شود و بی‌گناهی‌اش را ثابت می‌کند (یوسف: ۵۰-۵۳). و چون گوی سبقت از کاهنان می‌رباید از جمله کاهنان محسوب می‌شود و به واسطه آن به فرمانروایی می‌رسد. برادران یوسف به نزد او می‌آیند و او را می‌شناسند، درخواست بخشش و آمرزش می‌کنند و او آنان را می‌بخشد و با تدابیری که می‌اندیشد، مردم سرزمین را از فقر و قحطی نجات می‌دهد (یوسف: ۳-۱۰۱؛ کتاب مقدس، ۱۳۸۸: ۷۵-۸۱؛ هاکس، ۱۳۷۷: ۹۶۸).

۶۳. پوران و لونا (از روایت‌های هندی)

بر اساس افسانه کائورانگی به معنی چهار عضو، پوران (Puran) پسر شاهی به نام سالیواهانا (Śalivahana) است. وی نخستین بار در دوازده‌سالگی به حضور ملکه کوچک، لونا (Lunā)، می‌رسد. این زن که جادوگری وحشتناک است، عاشق ناپسری خود می‌شود و می‌کوشد او را بفریبد. وقتی پوران به او بی‌اعتنایی می‌کند، لونا به نزد شاه می‌رود و به پوران اتهام می‌زند که قصد فریب او را داشته است.

شاه وقتی این ماجرا را می‌شنود دستور می‌دهد دست و پایش را ببندند، سرش را ببرند و او را بسوزانند. پوران سوگند راستی می‌خورد و بزرگان پیشنهاد می‌کنند تا به‌عنوان آزمون، وی را در روغن جوشان اندازند تا اگر نسوخت بی‌گناهی‌اش اثبات

شود. لونا آتش را می‌افروزد و پوران را در دیگ روغن داغ می‌اندازند و پس از چهار ساعت سالم و تندرست از روغن بیرون می‌آید. لونا باز هم دسیسه می‌کند و فردی را اجیر می‌کند که دست‌های پوران را قطع کند، چشمانش را از حلقه بیرون آورد و وی را به چاه اندازد. آن فرد دلش می‌سوزد و به جای پوران گوزنی را می‌کشد و چشم‌ها و خونش را برای لونا می‌آورد. لونا متوجه می‌شود و آن شخص از ترس جانش می‌رود و پوران را می‌جوید و دست و پایش را قطع می‌کند و چشمانش را بیرون می‌آورد و او را در چاهی خشکیده می‌اندازد.

پس از دوازده سال، جوکی بزرگ، گوراخناث (Gorakhnāth)، با مریدانش بر سر چاه می‌آیند و پوران را پیدا می‌کنند و بیرون می‌آورند. گوراخناث چشمان و دستان پوران را به وی بازمی‌گرداند. بیست و چهار سال بعد گوراخناث بازمی‌گردد و می‌بیند که پوران هنوز درون چاه مشغول تمرین و ریاضت است. پوران از گوراخناث درخواست می‌کند که وی را به آیین ناث وارد کند. پوران نهایتاً به سرزمین خویش بازمی‌گردد و از برکت قدمش باغش گل می‌دهد و بینایی از دست رفته مادر بازمی‌گردد. سپس وی پدر و نامادری‌اش را می‌بخشد و دانه‌هایی از برنج به آن‌ها می‌دهد که با بلعیدن آن‌ها، دارای فرزند شوند (Wilson, 2003: 21).

۳-۷. پویی کائو و تاچی (از روایت‌های چینی)

در زمان پادشاهی چو-وانگ (Chou-Wang)، همسر و سوگلی وی، تاچی (Ta-Chi)، عاشق پویی کائو (Po-yi-Kao) می‌شود. بارها تلاش می‌کند تا با نیرنگ‌های گوناگون از وی کام گیرد. ولی شاهزاده پاک‌دامنی پیشه می‌کند و به وی بی‌اعتنایی می‌کند. تاچی از این بی‌اعتنایی خشمگین می‌شود و نزد پادشاه به وی تهمت سوء نیت می‌زند. پادشاه درمی‌یابد که این تهمت بی‌اساس بوده و بی‌گناهی فرزندش را می‌پذیرد. این بار تاچی دسیسه می‌چیند و افرادی را اجیر می‌کند که پویی کائو را در داخل کاخ شاهی به قتل برسانند. پویی کائو پس از این مرگ بی‌گناه و پاک، در شمار مقدسان

درمی‌آید و ستایش می‌شود (کویاجی، ۱۳۶۲: ۱۸؛ همو، ۱۳۸۳: ۴۸-۴۹).

۴. ویژگی‌های آموزنده قهرمانان

در داستان‌هایی که در بخش قبل عنوان شد، راوی به بیان ویژگی‌هایی برای قهرمانان می‌پردازد که هریک از آن ویژگی‌ها با بیان نمونه‌هایی در این بخش ذکر می‌شوند:

۴-۱. ویژگی‌های مشترک

۴-۱-۱. پاک‌دامنی

- هیولیت، یگانه کسی است که... از عشق و کامرانی پرهیز می‌کند و تن به ازدواج و هم‌خوابگی با زنان در نمی‌دهد (اورپید، ۱۳۳۸: ۱۲).

- هنگامی که نامادری عشق خود را در خلوت بر پسر ارباب عرضه می‌کند، پسر می‌کوشد از این خواسته طفره رود:

«ما تنها هستیم و هیچ چیزی نمی‌تواند ما را بیازارد و نگرانمان کند، و کاری که در خفا صورت گیرد مثل این است که هیچ‌گاه رخ نداده است... جوان بهانه‌های گوناگون می‌آورد تا شاید از نزدیکی آزاردهنده و آلوده‌کننده با آن زن دوری جوید (آپولیوس، ۱۳۷۹: ۲۶۳-۲۶۴).

سیاوش پس از شنیدن پیشنهادهای وسوسه‌کننده و بی‌شرمانه سودابه، پاک‌دامنی پیشه می‌کند و سودابه را از گناه بر حذر می‌دارد.

ز من هرچه خواهی همه کام تو برآرم نییچم سر از دام تو

سرش تنگ بگرفت و یک بوسه چاک بداد و نبود آگه از شرم و باک

(جوینی، ۱۳۸۴: ۱۹۶)

- بارها سودابه پیشنهادهای مختلف مطرح می‌کند: ثروت، پادشاهی، ازدواج با دخترش و... ولی سیاوش هرگز پا از حیطة پاک‌دامنی فراتر نمی‌گذارد:

نه من با پدر بی وفایی کنم نه با اهرمن آشنایی کنم

- دختر اچائید افرادی را واسطه می کند تا با مائل صحبت کنند:

زنی نسبتاً جوان ندیمه او بود. ملکه او را به جانب مائل روانه کرد تا از او دعوت کند، ولی زن جوان جرئت نداشت پیام را بگوید؛ زیرا می ترسید مائل او را بکشد^۶ (Meyer, 1892:374).

و حتی اطرافیان مائل نیز با شناختی که از او دارند می ترسند پیام رسان را بکشد: زن گفت: «من نیستم که خواستار رابطه ام، بلکه دختر اچائید مایل است رابطه ای عاشقانه با مائل داشته باشد». کانگال گفت: «این حرف را نزن زن، موجب مرگ تو می شود»^۷ (همان: ۳۷۵).

- یوسف نیک اندام و خوش منظر بود و همسر فرمانروا، زلیخا، عاشق او می شود و به او ابراز علاقه می کند و تقاضای رابطه پنهانی. او پاک دامنی می کند و نمی پذیرد: زن آقایش چشمان خود را بر یوسف انداخته به او گفت که با من باش. اما او ابا نموده به زن آقایش گفت... این قباحت عظیم را چگونه خواهم کرد که به خدا گناه بورزم (کتاب مقدس، ۱۳۸۸: ۷۶).

- زلیخا نقشه ای طراحی می کند تا از او در خلوت کام بگیرد. یوسف نمی پذیرد و در صدد فرار از خلوتی می شود که زلیخا مهیا کرده است: و آن دو به سوی در بر یکدیگر سبقت گرفتند و [آن زن] پیراهن او را از پشت بدرید (یوسف: ۲۵).

- وقتی لونا عاشق پوران می شود و قصد ارتباط با او را دارد، پوران به او بی اعتنائی می کند:

هنگامی که او تمایلات نامادری را رد می کند، زن از او نزد شاه شکایت می برد که «او در صدد اغوای من برآمده است»^۸ (Wilson, 2012:21).

- تاچی بارها تلاش می‌کند تا با نیرنگ‌های گوناگون از پویی کائو کام گیرد، ولی شاهزاده پاک‌دامنی پیشه می‌کند.

۴-۱-۲. وفاداری

- هیپولیت مردی است که همواره بر سوگند خویش وفادار می‌ماند. حتی زمانی که پدر تصمیم به تبعید او و هلاکت او می‌گیرد، منتظر دستور پدر است: اکنون که تو عزم خود را درباره من جزم کرده‌ای، پس تو خودت مرا از اینجا بیرون کن (اورپید، ۱۳۳۸: ۷۰).

- پس از اینکه سودابه به سیاوش وعده پادشاهی و قدرت می‌دهد، او به شاه وفادار می‌ماند و نمی‌پذیرد. سیاوش پاسخ داد من هرگز به خاطر دلم با پدرم بی‌وفایی نمی‌کنم. تو بانوی شاهی و این گونه گناه کردن شایسته تو نیست:

سیاوش بدو گفت هرگز مباد که از بهر دل سر دهم من به باد
چنین با پدر بی‌وفایی کنم ز مردی و دانش جدایی کنم...
تو بانوی شاهی و خورشید گاه سزد کز تو ناید بدین سان گناه
(جوینی، ۱۳۸۴: ۲۰۵)

- هنگامی که سیاوش با افراسیاب پیمان می‌بندد، حتی به قیمت ترک کردن ایران و شاه ایران نیز حاضر نیست از پیمان بگذرد:

برین گونه پیمان که من کرده‌ام به یزدان و سوگندها خورده‌ام
اگر سر بگردانم از راستی فراز آید از هر سوی کاستی...
شوم کشوری جویم اندر جهان که نامم ز کاووس گردد نهان
(همان: ۳۳۷-۳۳۹)

- مائل همواره به شاه وفادار است و دسیسه‌های مختلف دختر اچائید نمی‌تواند به وفاداری او خدشهای وارد کند:

اگر مرا سه مرتبه بسوزانند و خاکستر و غبار شوم، هنوز هم حاضر نیستم با زن
رونان مراوده کنم^۹ (Bourke, 2002: 201).

- هنگامی که زلیخا در خلوت از یوسف تقاضای کامجویی می‌کند، یوسف
نمی‌پذیرد و یکی از دلایل آن را وفاداری به اربابش بیان می‌کند:
اینک آقايم به آنچه با من در خانه است عارف نيست و تمامی مايملكش را به دست
من سپرده است. در اين خانه از من بزرگ‌تری نيست و از من چیزی مضایقه نکرده
است جز تو، چون که زن او می‌باشی. پس اين قباحث عظیم را چگونه خواهی کرد
(کتاب مقدس، ۱۳۸۸: ۷۶).

- پوران پس از تحمل سال‌ها سختی در چاه، هنگام رهایی به نزد والدینش می‌شتابد
و هنوز به آنان وفادار است:
پس از تکامل، پوران باغات به سیالکوت بازمی‌گردد؛ جایی که منزل کودکی‌اش
بوده. و فقط حضور او موجب می‌شود باغ او شکوفا شود^{۱۰} (Wilson, 2012: 22).

- پس از اینکه تاچی به پویی کائو تهمت می‌زند، پادشاه با توجه به وفاداری که از
شاهزاده سراغ دارد درمی‌یابد که تهمت بی‌اساس بوده.

۳-۱-۴. تقوا/پرهیزگاری

- هیپولیت به مراسم دینی و اعتقادی پایبند است. در سماع مقدس شرکت می‌کند و
همواره خداوند را در نظر دارد:

من نخست آموخته‌ام که حرمت خدایان را در دل پیروانم (اورپید، ۱۳۳۸: ۶۴).

- هیپولیت با کسانی که از مردم خاکی برترند نشست و برخاست می‌کند.
- هیپولیت سرنوشتش را می‌پذیرد. با ایمان به خدا به خویشتن نفرین می‌کند که اگر
گناهکار بوده، آواره و رسوا و بی‌وطن هلاک شود و جسدش را نیز نه زمین و نه
دریا نپذیرند.

- هیپولیت پیش از ماجرای عشق فدر هم از عشق و کامرانی و هم خوابگی با زنان پرهیز می‌کند.

آرتمیس نیز به پرهیزگاری هیپولیت آگاه است و نزد تزه اعتراف می‌کند که پسر تَقوا داشت:

من آمده‌ام که دو نکته را بر تو روشن سازم: نخست تقوا و پرهیزگاری پسر ت را که دلی بی‌گناه داشت (همان: ۸۰).

- دست روزگار و تقدیر خداوند به دلیل خداپسندانه بودن رفتار پسر ارباب با او همراه است و یک بار هنگامی که شراب مسموم برای او مهیا شده از آن جان سالم به در می‌برد و یک بار نیز از حکم ناعادلانه دادگاه رهایی می‌یابد.

- پسر ارباب به پرهیزگاری و خداشناسی توصیف می‌شود:

ارباب خانه پسری داشت، جوان برومندی اهل ادبیات که در پرهیزگاری، خداشناسی، و سلامت نفس شهره آفاق بود (آپولیوس، ۱۳۷۹: ۲۶۱).

- در پرده‌سرای شاه، سودابه با شیوه‌های مختلف می‌کوشد سیاوش را به گناه وادار کند، ولی او پرهیزگاری می‌کند و نمی‌پذیرد.

- هنگامی که حکم به آزمون گذر از آتش صادر می‌شود، سیاوش با آرامش و تقوا به آسانی از آن گذر می‌کند:

خرامان پیامد به پیش پدر یکی خود زرین نهاده به سر...

هشیوار و با جام‌های سپید لبی پر ز خنده دلی پر امید...

چو او را بدیدند برخاست غو که آمد ز آتش برون شاه نو

(جوینی، ۱۳۸۴: ۲۳۶-۲۳۸)

- خداوند با یوسف یار است و هرچه می‌کند خداوند در دستش درست می‌آورد.

خداوند به برکت یوسف به اموال پوتیفر برکت می‌دهد:

واقع شد که خداوند خائنه آن مصری را به پاس خاطر یوسف برکت داد، به حدی که برکت خداوند بر کل مایملک در خانه و در صحرا قرار گرفت (کتاب مقدس، ۱۳۸۸: ۷۶).

- نانوا و ساقی شاه مرتکب خطایی می‌شوند و به زندان می‌افتند. این دو نفر خوابی می‌بینند و یوسف برایشان تعبیر می‌کند و تعبیر راست می‌آید و او این امر را از جانب خدا می‌داند.

- یوسف خواب فرعون را تعبیر می‌کند و چون گوی سبقت از کاهنان می‌رباید از جمله کاهنان محسوب می‌شود.

- خداوند بدن پوران را درون دیگ روغن جوشان سالم نگه می‌دارد تا بی‌گناهی‌اش اثبات شود:

لونا آتشی افروخت و دیگ بزرگی بر آن نهاد و پوران را به میان روغن جوشان انداختند. پس از چهار ساعت او سالم و بی‌جراحت بیرون آمد^{۱۱} (Wilson, 2012: 21).

- خداوند دوازده سال پوران را درون چاهی خشکیده با دست و پای قطع شده و چشم از حدقه بیرون آمده زنده نگه می‌دارد؛

- پوران بیست و چهار سال در چاه مشغول تمرین و ریاضت می‌ماند؛

- پس از اینکه گوراخناث پوران را از چاه بیرون می‌آورد، او تقاضا می‌کند که به آیین ناث وارد شود؛

- پویی کائو نیز کسی است که به اذعان راوی، بی‌گناه و پاک می‌میرد.

۴-۱-۴. خوش‌نامی

- آرتمیس تأکید می‌کند که هیپولیت باتقواست و خوش‌نام می‌میرد. پس از مرگ او نیز نام خوش از وی باقی می‌ماند:

پسرت... باید به هنگام مردن با نام نیک از این جهان برود (اورپید، ۱۳۳۸: ۸۰).

- در داستان نامادری شریر در نهایت با درایت و دانایی یکی از اعضای پیر هیئت منصفه، پرده از حقیقت برداشته می‌شود و حکم به تبعید زن و به صلیب کشیده شدن برده می‌دهند و خوش‌نامی و بی‌گناهی پسر ارباب معلوم می‌شود.
- هنگامی که سیاوش برای آزمون گذر از آتش آماده می‌شود، همگان می‌گریند و سوگواری می‌کنند:

یکی دشت با دیدگان پر ز خون که تا او کی آید ز آتش برون

(جوینی، ۱۳۸۴: ۲۳۸)

- وقتی او به جنگ تورانیان می‌رود و به پیشنهاد افراسیاب با آنان مصالحه می‌کند و در نهایت به سرزمین توران می‌رود، در میان تورانیان نیز نام خوش او رواج می‌یابد.
- پس از مرگ سیاوش گیاهی از خاک او می‌روید به نام خون سیاوشان که خاصیت دارویی و شفابخشی دارد. از آن روزگار تا کنون هنوز هم برای سیاوش مراسم سوگ سیاوش برگزار می‌شود.

- رونان همواره از پسرش مائل برای دیگران تعریف می‌کند تا جایی که منجر به اعتراض آنان می‌شود:

همسرش گفت: «گوش‌هایمان را کر کردی از بس از پسرت تعریف کردی»^{۱۲}

(Meyer, 1892:381).

- هنگامی که شاه خواب می‌بیند و یوسف تعبیر می‌کند، فرعون او را می‌ستاید:
پس فرعون به بندگانش فرمود آیا امکان دارد که مثل این مرد که روح خدا در اوست یافت شود (کتاب مقدس، ۱۳۳۸: ۸۱).

- در طول مدت زندانی بودن یوسف، همگان از او به نیکی یاد می‌کنند و اداره امور زندان به او سپرده می‌شود و مسائل و مشکلات خود را با او در میان می‌گذرانند:
بزرگ زندان خانه، تمامی محبوسانی که در زندان بودند به دست یوسف سپرد و

هرچه در آنجا کرده می‌شد سر کار او بود (همان: ۷۷).

- پویی کائو پس از مرگ در شمار مقدسان قرار می‌گیرد و ستایش می‌شود.

۴-۱-۵. رازداری/امانت‌داری

- هیپولیت با وجودی که از شنیدن ماجرای عشق فدر برآشفته می‌شود، ولی به واسطه سوگندی که خورده با پدرش چیزی نمی‌گوید.

- پس از اینکه دایه ماجرای عشق فدر را برای هیپولیت بازگو می‌کند، بر سوگند خویش می‌ماند و راز عشق فدر را فاش نمی‌کند و از شهر می‌رود و خود را شرافتمندترین مردم جهان می‌داند:

ای خدا/یان! من به حرمت شما دم فرو بسته‌ام و... همچنان خاموش خواهم ماند و سخن نخواهم گفت (اورپید، ۱۳۳۸: ۶۸)... اما بدانید که شما در سراسر جهان مردی شرافتمندتر از من نخواهید یافت (همان: ۷۰).

- هنگامی که کاووس به نقشه شوم سودابه پی می‌برد و از بی‌گناهی سیاوش ایمن می‌شود، از او می‌خواهد که راز را با کسی آشکار نکند و سیاوش نیز هرگز از این راز با کسی سخن نمی‌گوید:

مکن یاد از این نیز و با کس مگویی نباید که گیرد سخن رنگ و بوی

(جوینی، ۱۳۸۴: ۲۱۴)

- با اینکه مدتی دختر اچائید ندیمه‌اش را نزد مائل می‌فرستد تا او را به کامروایی خویش راضی کند، مائل این راز را با پدر در میان نمی‌گذارد و سکوت می‌کند.

- پوتیفر یوسف را ناظر خانه و تمام دارایی‌اش می‌کند.

- فرعون تمام امور مملکت را به یوسف می‌سپارد و به او می‌گوید تفاوت من با تو در این است که تخت من بزرگ‌تر از توست:

پس فرعون به یوسف گفت ... پیش‌کار خانه‌ام تو خواهی بود و تمامی قوم من

محکوم حکم تو خواهند شد و من همین به حسب تخت از تو بزرگ‌تر خواهم بود (کتاب مقدس، ۱۳۸۸: ۸۱).

- پوران پس از سال‌ها که در چاه به سر برده و سختی‌ها را تحمل کرده، هنگامی که با گوراخناث و یارانش مواجه می‌شود، راز لونا را فاش نمی‌کند و دوباره سال‌ها در چاه به سر می‌برد.

- هنگامی که دوباره پوران از چاه رهایی می‌یابد باز هم از راز لونا سخنی به میان نمی‌آورد.

۴-۶۱. شجاعت

- هیپولیت در مقابل تهمت‌های اطرافیان خویش را نمی‌بازد و هراسی از مرگ ندارد. او به خویشان نفرین می‌کند که اگر گناهکار بوده، آواره و رسوا و بی‌وطن هلاک شود و جسدش را نیز نه زمین و نه دریا نپذیرند.

- هیپولیت به پدر می‌گوید اگر من جای تو بودم و تو جای من، تو را می‌کشتم نه اینکه تبعیدت کنم.

- هنگامی که هیپولیت از شهر تبعید می‌شود، شجاعانه به سمت دریا می‌رود و پوزئیدون (خدای دریا) با حمله امواج و گاو میش او را به ورطه هلاکت می‌کشاند: شاهزاده جامه شکار پوشیده بود و زمام اسبان را به کف گرفت و در جایگاه مخصوص خویش در ارابه ایستاد. در این حالت، نخست دست به دعا و نیایش خداوند بلند کرد و... پس از آن مهار را کشید و اسب‌ها را به تاخت آورد (اورپید، ۱۳۳۸: ۷۵).

- در داستان سیاوش وقتی موبدان پیشنهاد آزمون عبور از آتش را به شاه می‌دهند، شاه رو به سیاوش می‌کند و از او نظرش را جویا می‌شود. سیاوش با شجاعت می‌پذیرد و می‌گوید که از مرگ نمی‌هراسد:

سیاوش چنین گفت با شهریار که دوزخ مرا زین سخن گشت خوار

اگر کوه آتش بود بسپریم از این ننگ خوار است اگر بگذرم

(جوینی، ۱۳۸۴: ۲۳۲)

- سیاوش، روز آزمون در مقابل جمعیتِ گریان و آتش هولناک، با چهره‌ای خندان ظاهر می‌شود و بدون ترس پیش می‌آید.

- پیش از عبور از آتش، سیاوش نزد پدر می‌رود و او را آرام می‌کند و بی‌گناهی خویش را یادآور می‌شود:

سری پر ز شرم و بهایی مراست اگر بی‌گناهم رهایی مراست

(همان: ۲۳۷)

- هنگام حمله افراسیاب و سپاه توران، سیاوش داوطلبانه عازم جنگ با آنان شد.

- مائل در هر جنگی که پادشاه اسکاتلند به پیروزی می‌رسد، نقش اساسی دارد:

در هر رزم و نبردی که شاه اسکاتلند در آن به پیروزی می‌رسید، مائل فوتارتگ بود که آن را به انجام می‌رساند^{۱۳} (Bourke, 2002: 201).

- پدر پوران تصمیم به قتل او می‌گیرد و پوران تقاضای سوگند راستی‌آزمایی می‌کند. به این صورت که او را در دیگ روغن جوشان بیندازند تا در صورت دروغ‌گو بودن بسوزد:

هنگامی که پسر را در مقابل شاه حاضر می‌کنند، او سوگند راستی‌آزمایی می‌خورد: اجازه دهید شاه او را درون دیگی از روغن جوشان بیندازد. بی‌گناهی او هنگامی ثابت می‌شود که هیچ‌یک از اعضای بدن او... نسوخته باشد^{۱۴} (Wilson, 2012: 21).

۷-۱-۴. بخشندگی و گذشت

- با وجود نامهربانی تزه و فدر در حق هیپولیت، وقتی آرتمیس از هیپولیت می‌خواهد که پدرش را ببخشد، او می‌پذیرد و پدر را می‌بخشد و با جانی پاک و دلی بی‌کینه چشم از جهان فرومی‌بندد.

وداع ای عذرهای جاودانی... من از تقصیر پدرم درمی‌گذرم (اورپید، ۱۳۳۸: ۸۷).

- هنگامی که بی‌گناهی سیاوش و گناهکار بودن سودابه آشکار می‌شود، شاه تصمیم به قتل سودابه می‌گیرد، ولی سیاوش پادرمیانی می‌کند و از شاه می‌خواهد از گناه سودابه درگذرد:

به من بخش سوداوه را زین گناه پذیرد مگر پند و آیین و راه

(جوینی، ۱۳۸۴: ۲۴۵)

- برادران یوسف به نزد او می‌آیند و او را می‌شناسند درخواست بخشش و آمرزش می‌کنند و او آنان را می‌بخشد:

[یوسف] گفت امروز بر شما سرزنشی نیست خدا شما را می‌آمرزد و او مهربان‌ترین مهربانان است (یوسف: ۹۲).

- پوران پس از تحمل سال‌ها سختی، هنگام بازگشت به خانه نامادری‌اش را می‌بخشد:

او بینایی مادرش، آکران را به او بازمی‌گرداند و نامادری و پدرش را نیز می‌بخشد^{۱۵} (Wilson, 2012:22).

- پوران دانه‌های برنج را به نامادری می‌دهد که با بلعیدن آن بتواند صاحب فرزند شود.

۸-۱-۴ هنرمندی، دانایی و مهارت

- بارزترین ویژگی‌ای که نویسنده برای پسر ارباب بیان می‌کند، این است که برومند و اهل ادبیات و پرهیزگار است:

اربابِ خانه پسری داشت؛ جوان برومندی اهل ادبیات... (آپولیوس، ۱۳۷۹: ۲۶).

باید در نظر داشت که ادبیات در آن روزگار هم نشان دانشمندی شخص بود و هم نشان هنرشناسی و هنرمندی.

- سیاوش دانا و هنرمند است. او هم فنون رزم را به‌خوبی می‌داند و هم در مقابل شاه و دیگران بارها هنر و مهارت خویش را به نمایش می‌گذارد. پیران درباره‌ او می‌گوید:

هنر با خرد نیز بیش از نژاد ز مادر چنو شاه زاده نژاد
 به دیدن کنون از شنیدن به است گرانمایه و شاه زاده مه است
 (جوینی، ۱۳۸۴: ۳۵۱)

- تمام مبارزات و مسابقات و مهمانی‌ها به افتخار مائل برگزار می‌شود و تبدیل به آرزوی دختران و زیبارویان می‌شود.
 - مائل بیشتر وقت خود را به شکار می‌گذراند.
 - پوتیفر یوسف را ناظر خانه و تمام دارایی‌اش می‌کند.
 - یوسف سال‌ها در زندان می‌ماند و در آنجا نیز بزرگ زندان امور را به دست او می‌سپارد.
 - نانوا و ساقی شاه مرتکب خطایی می‌شوند و به زندان می‌افتند. این دو نفر خوابی می‌بینند و یوسف برایشان تعبیر می‌کند و تعبیر راست می‌آید.
 - پادشاه مصر خوابی می‌بیند که خواب گزاران از تعبیر آن ناتوان می‌شوند و یوسف آن خواب را تعبیر می‌کند و به واسطه آن به فرمانروایی می‌رسد:
 و این سخن در نظر فرعون... پسندیده آمد... پس فرعون به یوسف گفت... مرد زیرک و دانایی مثل تو پیدا نیست (کتاب مقدس، ۱۳۸۸: ۸۱).

۹-۱-۴. عاقبت اندیشی

- پسر ارباب می‌کوشد از این خواسته نامشروع نامادری طفره رود و با وعده‌های آرامش‌بخش از خشم او می‌گریزد:
 با خود پنداشت که بهتر است زن را با رد فوری خواسته‌اش و یا سرزنش ناسنجیده و نیندیشیده از خود نرنجانند و وی را خشمگین نکنند. بنابراین با دادن وعده و وعیدهای آرامش‌بخش به منظور به تعویق انداختن نامحدود این عمل دل وی را به دست آورد و خود را موافق نشان داد (آپولیوس، ۱۳۷۹: ۲۶۳-۲۶۴).

- سیاوش حدس می‌زند که دعوت او به پرده‌سرا ممکن است آزمونی باشد برای سنجش او:

گمانی چنین برد کو را پدر پژوهد همی تا چه دارد به سر
که بسیار دان است و چیره‌زبان هشیوار و بینا دل و بدگمان
اگر من شوم در شبستان اوی ز سودابه یابم بسی گفت‌وگوی
(جوینی، ۱۳۸۴: ۱۷۴)

- پس از اینکه سیاوش به شبستان می‌رود و رفتار سودابه را می‌بیند بلافاصله درمی‌یابد که رفتار او ایزدی نیست و دلیل محبت او چیزی دیگر است.

- وقتی سودابه از سیاوش درخواست نامشروع می‌کند، او خشمگین نمی‌شود و با درایت می‌کوشد از مکر او در امان بماند.

- پس از آزمون وقتی شاه تصمیم به کشتن سودابه می‌گیرد، سیاوش با خود اندیشید که اگر سودابه به دست شاه از بین برود، پشیمان خواهد شد و مرا مقصر اصلی این واقعه خواهد دانست. پس رو به شاه کرد و گفت به خاطر من از گناه سودابه درگذر. شاه که منتظر بهانه بود زود گفت بخشیدمش.

- هنگامی که خبر حمله افراسیاب به مرز ایران رسید، سیاوش از شاه درخواست می‌کند که او را به جنگ بفرستد. او اندیشید که با این کار هم از دست سودابه و گفت‌وگوی پدر رهایی می‌یابم و هم آبرویی برای خود پیدا می‌کنم.

- هنگامی که رونان تصمیم به ازدواج می‌گیرد، مائل با او همراهی می‌کند. ولی وقتی می‌گوید که دختر اچانید را انتخاب کرده، مائل با او مخالفت می‌کند و عاقبت این ازدواج را شوم می‌داند:

پسر گفت: «اما ازدواج با یک دختر جوان برای تو مناسب نیست. چرا با یک زن جاافتاده ازدواج نمی‌کنی»^{۱۶} (Bourke, 2002: 201)؟

- پس از اینکه پادشاه خواب می‌بیند و تعبیر می‌شود و یوسف به فرمانروایی

می‌رسد، هفت سال رونق وجود دارد و در آن یوسف با در نظر گرفتن هفت سال خشک‌سالی بعد، در این سال‌ها به ذخیره محصولات می‌پردازد و با تدابیری که یوسف می‌اندیشد، مردم سرزمین را از فقر و قحطی نجات می‌دهد: قحطی در تمامی زمین‌ها بود اما در تمامی زمین مصر نان بود و فرعون به تمامی مصریان گفت که به یوسف بروید (کتاب مقدس، ۱۳۸۸: ۸۲).

۴-۱-۱۰. صبر

- پسر ارباب مدتی با نامادری مدارا می‌کند و می‌کوشد با شگردهایی از او بگریزد. به او وعده‌های آرامش‌بخش می‌دهد و از نزاع دوری می‌کند: جوان پیوسته بهانه می‌آورد تا شاید از نزدیکی آزاردهنده و آلوده‌کننده با آن زن دوری جوید (آپولیوس، ۱۳۷۹: ۲۶۴).

- پس از اینکه دادگاه اولیه حکم مرگ پسر ارباب را صادر می‌کنند، نشانه‌ای از بی‌تابی و بی‌قراری او ذکر نمی‌شود. او با آرامش در مقابل دادگاه می‌ایستد و منتظر رأی نهایی می‌شود.

- پس از اینکه در پرده‌سرا سودابه سیاوش را می‌بوسد و از او درخواست نامشروع می‌کند، سیاوش خشمگین نمی‌شود و می‌داند که با بردباری و آرامش می‌تواند از مکر او در امان بماند. لذا به او می‌گوید که تو نیمه ماهی و جز شاه را شایسته نیستی:

همان به که با او به آوای نرم سخن گویم و دارمش خوب و گرم
سیاوش از آن پس به سوداوه گفت که اندر جهان خود تو را نیست جفت
(جوینی، ۱۳۸۴: ۱۹۸)

- یوسف سال‌ها در زندان به سر می‌برد و صبر پیشه می‌کند تا حقیقت روشن شود و او را از زندان بیرون آورند:

چند سالی در زندان ماند (یوسف: ۴۲) و آن کس از آن دو [زندانی] که نجات یافته
و پس از چندی [یوسف را] به خاطر آورده بود گفت مرا به [زندانی] بفرستید تا شما را

از تعبیر آن خبر دهم (همان: ۴۵) [یوسف] گفت نزد آقای خویش برگرد و از او بپرس که حال آن زنانی که دست‌های خود را بریدند چگونه است زیرا پروردگار من به نیرنگ آنان آگاه است (همان: ۵۰).

- پوران ۲۴ سال در چاه به ریاضت می‌پردازد و صبر پیشه می‌کند: بیست و چهار سال بعد گوراخنت دوباره به چاه بازمی‌گردد و پوران را درون آن می‌بیند در حالی که هنوز به ریاضت مشغول است^{۱۷} (Wilson, 2012: 22).

۲-۴. ویژگی‌های غیرمشترک

برخی از ویژگی‌ها در روایت‌های یادشده منحصر به یک روایت هستند. در زیر به برخی از این ویژگی‌ها اشاره می‌شود:

۱-۲-۴. تجردگرایی

- هیپولیت در نهایت پاکدامنی است و هرگز با زنان نیامیخته است. این ویژگی که راوی آن را به‌عنوان ویژگی مثبت قهرمان یاد می‌کند: هیپولیت... یگانه کسی است که... از عشق و کامرانی پرهیز می‌کند و تن به ازدواج و هم‌خوابگی با زنان در نمی‌دهد و پیوسته آرتمیس، خواهر آپولون و دختر زئوس را ستایش می‌کند (اورپید، ۱۳۳۸: ۱۲).

ظاهراً این اعتقاد برخاسته از اعتقادات آیین مسیح است که کشیشان و راهبان آنان از ازدواج پرهیز می‌کنند:

من می‌خواهم شما از نگرانی‌های این زندگی آزاد باشید. مردی که ازدواج نکرده می‌تواند زمانش را برای انجام امور مربوط به خدا و تفکر درباره اینکه چگونه او را خشنود کند، سپری کند.^{۱۸} (The Holy Bible, Corinthians 7:32 1).

۲-۲-۴. فرار از توطئه

یکی از ویژگی‌هایی که تنها در سه داستان «سودابه و سیاوش» و «یوسف و زلیخا» و «مائل و دختر اچائید» مشاهده می‌شود و دیگر داستان‌ها از آن برخوردار نیستند، فرار از توطئه است.

- یوسف پس از اینکه بی‌گناهی‌اش اثبات می‌شود، هنوز در قصر پوتیفر خود را در معرض ناپاکی و تهمت می‌بیند. لذا به درگاه خداوند دعا می‌کند که او را به زندان بیفکند تا از گناه در امان بماند:

«قَالَ رَبِّ السَّجُنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ»؛ [یوسف] گفت پروردگارا زندان برای من دوست‌داشتنی‌تر است از آنچه مرا به آن می‌خوانند (یوسف: ۳۳).

- سیاوش نیز پس از آزمون گذر از آتش و اثبات بی‌گناهی‌اش، تصمیم می‌گیرد داوطلب جنگ با افراسیاب شود تا از توطئه‌ای که سودابه برای او طراحی کرده است بگریزد. پس از اعزام او به مرز و جنگ با تورانیان، اتفاقاتی روی می‌دهد که او به کلی از ایران می‌رود و در نهایت منجر به مرگ او می‌شود:

به دل گفت من سازم این رزمگاه به چربی بگویم بخوادم ز شاه
مگر کم‌رهایی دهد دادگر ز سوداوه و گفت و گوی پدر
(جوینی، ۱۳۸۴: ۲۵۲)

- مائل نیز هنگامی که متوجه علاقه نامادری به خود می‌شود، تصمیم می‌گیرد شهر را ترک کند:

او گفت: «من اینجا را ترک می‌کنم. تا از او دوری کنم»^{۱۹} (Bourke, 2002: 201).

۴-۲-۳. ریاضت کشیدن

این ویژگی‌ای است که تنها در داستان «پوران و لونا» از آن به‌عنوان ویژگی مثبت قهرمان داستان یاد می‌شود. پس از دوازده سال، جوکی بزرگ، گوراخناث، با مریدانش بر سر چاه می‌آیند و پوران را پیدا می‌کنند و بیرون می‌آورند. گوراخناث چشمان و دستان پوران را به وی بازمی‌گرداند. بیست و چهار سال بعد گوراخناث بازمی‌گردد و می‌بیند که پوران هنوز درون چاه مشغول تمرین و ریاضت است:

بیست و چهار سال بعد گوراخناث دوباره به چاه بازمی‌گردد و پوران را درون آن

می‌بیند در حالی که هنوز به ریاضت مشغول است (Wilson, 2012: 22).

۵. مقایسه عملکردهای قهرمانان

در بررسی و مقایسه روایت‌ها چنین به دست می‌آید که برخی از ویژگی‌ها برای قهرمانان ارزشمندتر و کلیدی‌ترند و قابل چشم‌پوشی نیستند. همچنین برخی از ویژگی‌ها در روایت‌های مشابه ذکر نشده‌اند و بیان آن‌ها چندان ضروری دانسته نشده است. جدول زیر به مقایسه ویژگی‌های مشترک قهرمانان روایت‌ها می‌پردازد:

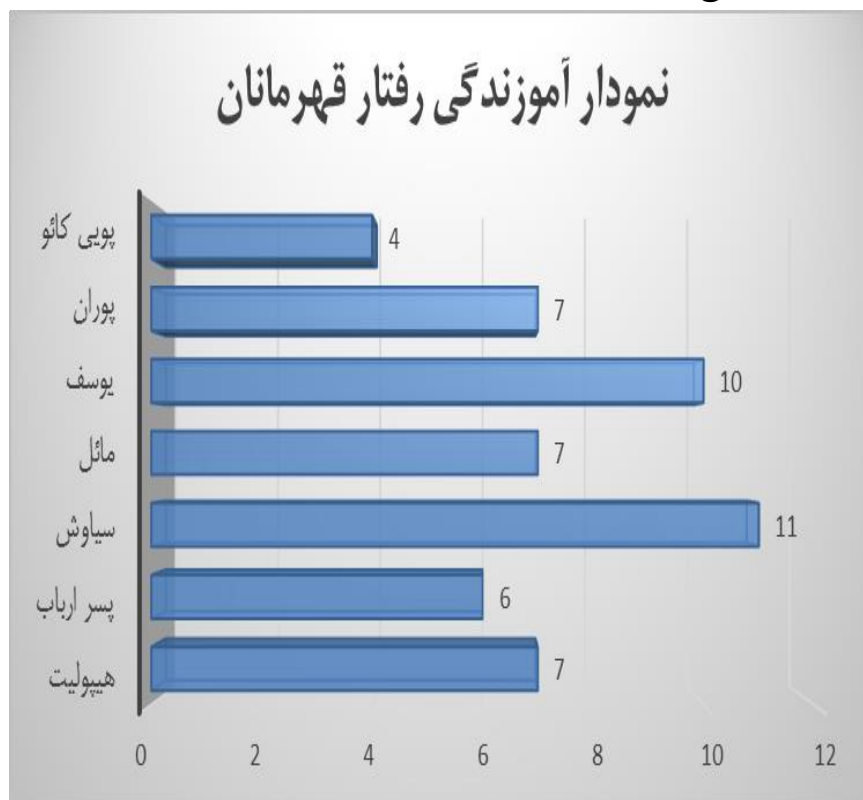
جدول (۱)

| پوی کائو | پوران | یوسف | مائل | سیاوش | پسر ارباب | هیولیت | |
|----------|-------|------|------|-------|-----------|--------|--------------------|
| | * | * | * | * | | * | رازداری/امانت‌داری |
| * | * | * | * | * | | * | وفاداری |
| * | * | * | * | * | * | * | پاک‌دامنی |
| | * | | * | * | | * | شجاعت |
| * | * | * | | * | * | * | تقوا/پرهیزگاری |
| * | | * | * | * | * | * | خوش‌نامی |
| | * | * | | * | | * | بخشنده‌گی/گذشت |
| | | * | * | * | | | هنرمندی/مهارت |
| | | * | * | * | * | | دانایی |
| | | * | | * | * | | عاقبت‌اندیشی |
| | * | * | | * | * | | صبر |

بر این اساس، عملکرد برخی قهرمانان روایت‌ها آموزنده‌تر و پربارتر از دیگر روایت‌ها می‌شود. شایان ذکر است که ذکر جزئیات بیشتر در داستان‌ها ارتباط مستقیم با افزایش ویژگی‌های آموزنده و در نتیجه، آموزنده‌تر بودن روایت می‌شود. بنابراین از روایت‌هایی که با اختصار بیشتری (پوی کائو) نقل شده‌اند، ویژگی‌های آموزنده کمتری

نقل شده است و در مقابل داستان‌هایی که با تفصیل بیشتر نقل شده‌اند (سیاوش، یوسف) دارای ویژگی‌های آموزنده بیشتری هستند.

نمودار (۱) میزان آموزندگی عملکرد قهرمان هر داستان را با توجه به تعداد آموزه‌های استخراج‌شده از آن روایت نشان می‌دهد:



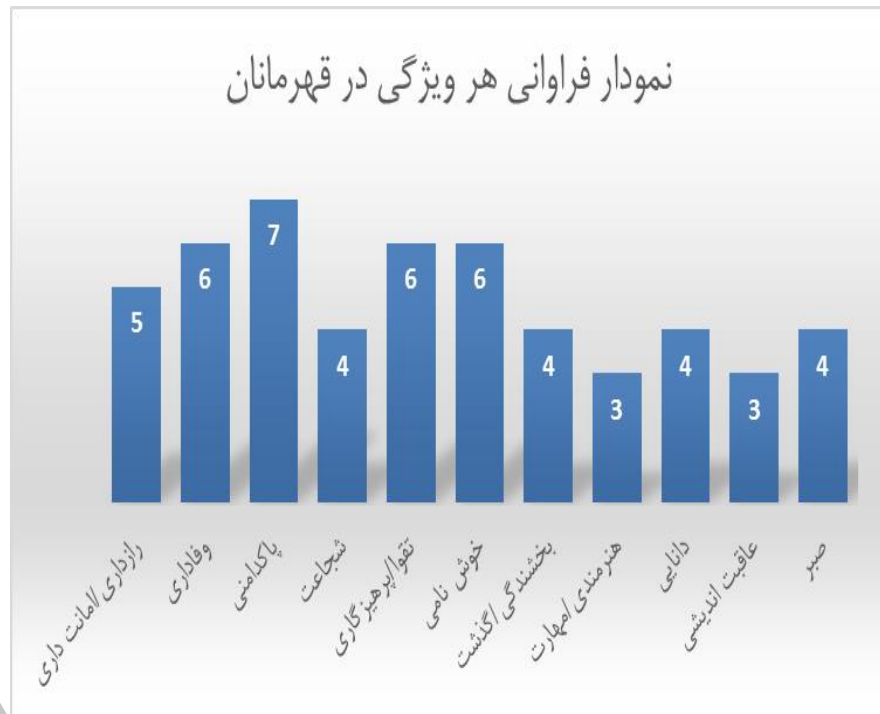
نمودار (۱)

همان گونه که مشاهده می‌شود، آموزنده‌ترین داستان از نظر تعداد آموزه‌های استخراج‌شده بر اساس عملکرد قهرمان آن داستان، روایت سیاوش و سودابه است. سیاوش با داشتن بیشترین تعداد ویژگی‌های مثبت یادشده در جدول (۱)، به‌عنوان آموزنده‌ترین روایت معرفی می‌شود.

پس از آن روایت یوسف و زلیخا با ذکر یک ویژگی کمتر از سیاوش در جایگاه بعد قرار می‌گیرد. همچنین روایت‌های هیپولیت و فدر، مائل و دختر اچائید، و پوران و لونا به‌طور مشترک در رتبه بعدی قرار دارند.

در نهایت مختصرترین داستان‌ها پسر ارباب و پویی کائو هستند که ویژگی‌های مثبت کمتری در آن‌ها ذکر شده است.

نمودار (۲) نمایانگر فراوانی هر ویژگی آموزنده در رفتار قهرمانان روایت‌هاست:



نمودار (۲)

همان‌گونه که ملاحظه می‌شود، پربسامدترین و تنها ویژگی‌ای که قهرمانان هر هفت داستان از آن بهره‌مندند، پاکدامنی است. این امر نشانه تأکید روایتگران بر این ویژگی است. حتی کوتاه‌ترین و مختصرترین روایت نیز از این ویژگی بهره‌مند است. در تمام

روایت‌های ذکر شده از مناطق مختلف جهان، بر ویژگی پاک‌دامنی تأکید شده و قهرمان این روایت‌ها قهرمانی است که واجد این ویژگی باشد.

پس از آن، ویژگی‌های وفاداری و پرهیزگاری در رتبه دوم قرار دارند. قهرمانان اغلب داستان‌ها نسبت به شاه/پدر وفادارند و خیانت به او را بر نمی‌تابند. همچنین به تناسب شرایط محیطی و دینی‌ای که دارند به نوعی تقوا پیشه می‌کنند و رفتاری خداپسندانه دارند.

پس از آن به ترتیب ویژگی‌های رازداری، خوش‌نامی، صبر، شجاعت، بخشندگی، هنرمندی و عاقبت‌اندیشی جای دارند.

۶. نتیجه‌گیری

با توجه به آموزه‌های تعلیمی اخلاقی زیادی که در رفتار قهرمانان ذکر شده است، به نظر می‌رسد روایت‌های اتهام و تبرئه فارغ از هنری و ادبی بودن، با هدف آموزش‌اندکی مطرح شده‌اند. روایتگر با استفاده از این شیوه، اثرپذیری آموزش‌اندکی را تقویت می‌کند و با تکنیک‌های هنری/ادبی به جذب مخاطب نصیحت‌گریز می‌پردازد.

در همه این روایت‌ها الگوی شش مرحله‌ای زیر جاری است:

۱. دل‌بستگی نامادری به قهرمان؛
۲. تلاش نامادری برای کامیابی از قهرمان؛
۳. پاک‌دامنی قهرمان و امتناع از خیانت به پدر؛
۴. اتهام نامادری به قهرمان و قضاوت پدر؛
۵. [آزمون قهرمان و] تبرئه شدن قهرمان؛
۶. مجازات نامادری یا پدر.

قهرمانان همه روایت‌ها ویژگی‌های آموزنده مشترکی دارند که دلیل اصلی تبرئه آنان

از اتهام است (جدول ۱).

با توجه به اینکه ویژگی‌های هر هفت داستان که از اقوام، ملیت‌ها، و فرهنگ‌های مختلف جهان انتخاب شده‌اند مشترک است، این فرض تقویت می‌شود که تعالیم اخلاقی ارتباطی به منطقه جغرافیایی ندارد و اصول آن بین همه ادیان و اقوام مشترک است.

پی‌نوشت‌ها

۱. درباره زاویه دید نک: اشמיד، ۱۳۹۴: ۱۴۳.
۲. آرتمیس الهه شکار است و حافظ و نگهبان زنان.
۳. آفرودیت یا آفرودیت‌ه الهه عشق و زیبایی و شور جنسی است.
۴. خدای نام‌های بسیاری از جمله دریاها، رودخانه‌ها، سیل، خشکسالی، زمین‌لرزه و اسب‌ها بود، اما او به خدای دریاها شهرت دارد و محافظ تمامی آب‌هاست.
۵. پادشاه خدایان و فرمانروای تمام زیارتگاه‌های واقع در کوه المپ است.
6. A fair young woman was in attendance on her. The queen sent her forthwith to Mael-Fothartaig to solicit him, but the young woman dared not give the message lest Mael-Fothartaig should kill her.
7. 'It is not I that want it,' said she, 'but the daughter of Eochaid would like to have Mael-Fothartaig as a lover.' 'Do not say it, woman,' said Congal. 'You will be dead'.
8. When he refuses her advances, she denounces him to the king, claiming that he had seduced her.
9. If I were thrust three times into burning pyre so that I became dust and ashes, I still wouldn't have an encounter with Ronan's wife.
10. Now a full-fledged yogin, Puran Bhagat returns to Sialkot, his childhood

home, where his mere presence causes his garden to burst into bloom.

11. Luna lights the fire and puts on the cauldron, and Puran Bhagat is plunged into the boiling oil for four hours, from which he emerges unscathed.

12. 'You have made us deaf with talking about your son,' said his wife.

13. In every battle and fight that was won by the King of Scotland, it was Máel Fothartaig who carried the day.

14. When the boy is brought before the king, he takes a vow of truth: let the king plunge him into a cauldron of boiling oil; his innocence will be proven if no part of his body... be burned.

15. He restores his mother Acchran's sight, and forgives Salwan and Luna.

16. 'But you're no husband for a young girl,' said the lad. 'Why won't you marry a settled woman'?

17. Twenty-four years later, Gorakhnāth again returns to the well, and finds that Pūran Bhāgāt has remained inside, in the practice of asceticism.

18. I want you to be free from the concerns of this life. An unmarried man can spend his time doing the Lord's work and thinking how to please him.

19. 'I'll leave,' said he, 'in order to avoid her'.

منابع

۱. قرآن کریم.

۲. آپولیوس (۱۳۷۹)، الاغ طلائی، ترجمه عبدالحسین شریفیان، تهران: اساطیر.

۳. اخوت، احمد (۱۳۷۱)، دستور زبان داستان، اصفهان، فردا.

۴. اوریبید (۱۳۳۸)، هلن هیپولیت، السست، ایون، ترجمه محمد سعیدی، تهران: بنگاه

ترجمه و نشر کتاب.

۵. اشמיד، وولف (۱۳۹۴)، درآمدی بر روایت شناسی، ترجمه تقی پورنامداریان و

- دیگران، تهران: سیاه‌رود.
۶. جوینی، عزیزالله (۱۳۸۴)، شاهنامه از دست‌نویس موزه فلورانس ج ۴، تهران: دانشگاه تهران.
۷. جوینی، عزیزالله (۱۳۹۰)، شاهنامه از دست‌نویس موزه فلورانس ج ۵، تهران: دانشگاه تهران.
۸. حری، ابوالفضل (۱۳۹۲)، جستارهایی در باب نظریه روایت و روایت‌شناسی، تهران: خانه کتاب.
۹. ریمون کنان، شلومیت (۱۳۷۸)، روایت داستانی: بوطیقای معاصر، ترجمه ابوالفضل حری، تهران: نیلوفر.
۱۰. کتاب مقدس (۱۳۸۸)، ترجمه فاضل خان همدانی، ولیم گلن، هنری مرتن. تهران: اساطیر.
۱۱. کویاجی، جهانگیر کوروچی (۱۳۶۲)، آیین‌ها و افسانه‌های ایران و چین باستان، ترجمه جلیل دوستخواه، تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی.
۱۲. کویاجی، جهانگیر کوروچی (۱۳۸۳)، بنیادهای اسطوره و حماسه ایران، ترجمه جلیل دوستخواه، تهران: آگاه.
۱۳. لوته، یاکوب (۱۳۸۶)، مقدمه‌ای بر روایت در ادبیات و سینما، تهران: مینوی خرد.
۱۴. مکاریک، ایرناریما (۱۳۸۳)، دانش‌نامه نظریه‌های ادبی معاصر. ترجمه مهران مهاجر و محمد نبوی. تهران: آگه.
۱۵. نبی‌لو، علیرضا (۱۳۸۹)، «بررسی چهار داستان با ساختار روایی مشابه براساس نظریه تزوتان تودوروف»، فصلنامه پژوهش‌های ادبی.
۱۶. هاکس (۱۳۷۷)، قاموس کتاب مقدس، تهران: اساطیر.

17. The Holly Bible, Cited in: <https://biblia.com>.

18. Bourke, Angela (2002), **The Field Day Anthology of Irish Writing**, Volume 4, New York: New York University Press.
19. Meyer, Kuno (1892), "Fingal Ronain. How Ronan Slew His Son", **Revue Celtique**, 13, 369-397.
20. O'Connor, Ralph (2000), "Stepmother Sagas", **Scandinavian Studies**, Spring, Vol. 72 Issue 1.
21. Wilson, Liz (2003), **The Living and the Dead. Social Dimensions of Death in South Asian Religions**. Albany, State University of New York Press, coll.

Arhive of SID